حسنی

فروشنده: آقای / خانم حسنی	جلسه:	تاریخ ۱۸/۱۱/۱۱	شماره:

نام کتاب: شرح هیأت قوشجی
مؤلف:
مترجم:
ناشر:
شارح:
تاریخ کتابت: فارسی - عربی نوع خط:

نوع خط:	نوع جلد:	نوع کاغذ

ترسات و مشخصات:

ملاحظات: ۳۰ هزار تومان (ل)

هو

شرح الهیئة السنیة

بسم الله الرحمن الرحیم

یا من جعل ... و جاعل الشمس و القمر آیتین لکمال الظهور
صل علی قطب کون و مرکز دائرة الظهور و علی شمس برج الولایة و نور الظهور
و آله البررة الطاهرین ما دام الاعوام و الشهور اما بعد چون علم هیئت بجهت
معرفت بعضی از مطالب شرعیه فقهیه کمعرفة القبلة و نصف النهار از جمله ضروریات
و مستغنیه ... بجهت ... می بود لهذا احقر نیز در این اوان سعادت توأمان مشغول
تعلیم کتاب هیئت فارسی از مصنفات جناب شیخ ... قدس سره که مع ...
بین حواشی بخط ... آمده بود در توضیح و تشریح مجملات آن کتاب وضع نموده (در صفحات ...)
... نفعی تام ... گشته
و از آن ... حقیر را بدعای خیر یاد فرمایند ...
و ... قوله ...

مقدمه

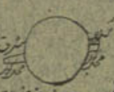
علی حد واحد من دون ضیق فاحش و لا انفراج زائد مثلا مربع □ طوری
که خطوط قائم است چرا که اگر سر الخطها را فراخ کنند خطوط متباعد شوند مثل ...
... قوله ... مثل ...
... قوله بر ... فراخ کنند ...
قائم پس اگر خطی از مخرج الخط بکشند و زاویه قائمه باشد مثل + ...
... زاویه حاده و منفرجه داشته باشد مثل ...
... هر گاه ... الخط ...
سطحی بر سطحی مثل دیواری که بر زمینی قائم باشد ... افصل مشترک ...
... قوله ...
...
... و همچنین اگر خطی بر سطح زمین ...
زمین ... باشد بیرون ...
بیرون ... قوله ...
در خطی ... خط ... باشند ... (... میگویند)
و سطح ...
قوله و چون کره بنفس خود حرکت کند ...
...

صورت بسته این خبر است ... حرکت قمری ... و حرکت میل ... که در این حرکت
هم حرکت میکند بعد با تا تمام دوری که مشخص میشود با آنکه تا به سر نقطه از نقاط که باز
نقطه دیگر در مقابل آن نقطه و آن نقطه از مقابل خود گذشته و باز بانجا برسد دایره
کنند یعنی از جمله ... شعر ... که خود شعر ... شده و در وقت حرکت دایره رسم میکند
و قطر باشد یعنی خطی که از وسط ... کره و این میشود و این دوایر که از نقاط حس میشود
تا متحد باشند و در صورتیکه آن نقاط در یک سطح و نظم مفروض باشند ... دایره هر کدام
هر یک بر سر ... متحد بودن ... که انها متحد میشوند پس از آن ... میگویند که از مرکز
نیز در وسط مفروض میکردند ... دایره اعظم ... نقطها ... که از اطراف کره
منطقه باشد از اصغر ... مانند ... دوایر ... که از مرکز گذشته باشد نیز ... کرات
از دوایر که در اطراف مرکز ... قطب گذشته است ... صاحب کتاب ... قوله ...
... چون ... نقطه مقابله ... قطب ... حرکت ... اعتبار کرده
میخواهد که ... حرکت ... جمیع ... مذکور ... تا معلوم شود اختصاص مذکور که حرکت
حرکت بر کعبت بلکه هر دایره که بر ... قطبین گویند ... که ... قطب ... بعد
طبیعیات نیز ... قوله ... دایره ... زوایای ... در ضمن حرکت
که ... خطی از محیط ... بقدر ... در ساعت ... از محیط
تا مرکز دایره ... زوایای حادث ... خطوط ... باشند و همچنین ...

محصوره

محصوره بین المحیطین من المحیطه قوله وامّا هر بسیطه متحرک فلک هشتم از بسیطات
و ... با حرکت فلک الافلاک متحرک است مختلفند به نهج فلک هشتم قوله
و محیط هر دایره یعنی خط محیط که بر سطحی است یعنی در حالی که شکل نقش فلک و عناصر دارد
بلکه آنکه نیز از سطحی است و میان هر دو محیط یعنی سطحی میان هر دو محیط که بالجمله
است در شکل افلاک و به جای عنصر نیست در شکل کره است در باب دوم قوله و قطر هر دایره
که بعد راست است از خطی که ... از مرکز دایره بگذرد قوله که بجهات قطب این منطقه که او
قطب در شمال است و آن قطب در جنوب قوله و اقصر قوسی که ... است
از آنچه در فوق کره ... است پس ... است ... که از روی دیگر که ... کره است
محصور میشود تا بلدی آن میل کلی که بعد راست از منتهای بعد دایره تا منطقه معدل
و این معلوم است که قدر ... برابر میشود با بعد قطب هر دو با یکدیگر پس میل کلی مساوی
منتهای بعد منطقتین است یا بعد قطبین است چنانچه در آنچه گذشت معلوم است قوله
که مجری ... از فلک البروج میشود ... آن اقصر قوسی باشد که از دایره مارة ...
سرطان ... که میلی است ... آن باشد پس ... فلک البروج در ...
میل آن از معدل یا ... کوکب ... وقت ... بعد الکوکب از معدل میگذرد
و بعد قطب معدل پس باعتبار گذشتن او از دو قطب معدل فقط ممتاز میشود
از دایره مارة بالاتکه ... این دایره برای ... بعد هر جزوی از اجزای

منطقه است

منطقه است از معدل و ما در رستن بعد مرکز کوکب است از معدل النهار اقصر قوسی که میان
مرکز کوکب که موضع حقیقی است و معدل النهار باشد آن بعد همین کوکب است و آنچه
میان منطقه و معدل است از جزوی از اجزای آن که منطقه و معدل هر دو در نشستن بعد آن است
آن را میل ثانی نیز گویند و میل اول مقابل میل ثانی است که دوران بعد کوکب از منطقه
البروج منیر است و منطقه البروج دائره ثانی است نسبت با معدل و لذا بعد از معدل
را بعد اول و ثانی را میل گویند قوله در میان فلک البروج و معدل النهار افتد پس اگر هم
با دائره میل کوکب دیگر و ممر طالع کن [illegible] عرض بجهة لحاظ خصوص دائره منطقه
هم چنین میباشد قوله طلوع و غروب کواکب کواکب دور افق مرئی ما ظاهر می شوی
ایستاده طالع گویند و اگر تحت افق رفت غائب نامند قوله که منتهای جرم اسفل این
فلک البروج منقور در این دائره  کوکب که از مشرق با مغرب قدر زلکات
انقوس که میان کوکب مشرق مغرب با میان منطقه مشرق مغرب واقع است از اسطوح
مشرق راسته مغرب گویند چنانچه توبیش مرسوم مابین دائره نقطه مشرق اشد بیر مشرق
هستند اما که مغرب اعتدال و راسته مغرب جدا قوله نقطه شمال نزدیکتر بود بسیر
بیرون باید حادیه داخله بستوا که هستند و آن تا در بعض جد خط استوا آنها و نقطه جنوب است
از نحو شمال جنوب چنانچه مخفی نیست قوله عاشر و تد الثانی جهة الکره البروج
از محاذی آن خط استوا ایشان رند تا تحت منطقه و در تحت منطقه هم خط استوا ایشان تا محاذی طرف

غربی آن برج و در آن نقطه است عاشر برج نحو و دیگر برای آن که در زمین مقابل
اوست و نصف خفی که مجموعه تحت زمین است که منتها قطب و مقابل جدوده افقه او قرار
قطب قطب افق و در جا دیگر سامت معدل است و از قطب بعید است و نصف خط معدل
النهار افتد از جانب اقرب بین انقوسیکه در تحت کره آمده است وقت که آن طول آن
پس از هر جا نقطه که قید اقرب اشعار نیست از آن قوس معدول مذکور قوله افق استوا
شاید باعتبار نسبت و افق سمتی محوط و مبادیات آن است نه دائره معدل که آن از دو دیت
دور است و لا مشرق مغرب چیزی است که با نسبه هر دو تیر اعتبارش چیز آن که قوله
طالع و غارب بود که باعتبار این دائره تمام فیض که در مشرق است طالع است و قطبی
که در مغرب است غارب قوله میان افق و قطب الحج در وسط قرب بقطب این
فلک است یا میان فلک البروج و در سمت و در محاذات خود فلک البروج است
نه قطب آن از جانب اقرب نه از تحت کره که از طول واقع است انواع عرض اقلیم
این عرض و همی و در محاذات سمار رویت واقع است که عبارت از فلک البروج
قوله بود دائره غیر متناهی نیز منحصر نیست بدائره منحصر بعض بلکه هر دائره که تصور توان کرد
به دو قطب افق گذرد و دو در جای دائره نصف النهار باشد قوله انوا تعدیل
النهار از بدیمه در افق قرب بقطب که دو از معدل خط استوا است شود که دائره
میل از قطبین معدل بطوری بگذرد که در محاذی مشرق و مغرب افتاده است واقع شود

پس دو قوس که میان افق و دایره میل افتاده است حاصل شود یکی شرقی و دیگری غربی
شده بین نهار کوکب مفروض است چه اگر آن دو قوس را بر یکدیگر بیفزایند مدار کوکب بر فوق
دایره خط استوا می باشد که مجموع دو را در خط استوا منتصف بود قال فی حاشیه فی وجه تسمیه
چه قوس نهار کوکب در بلد با نصف دائم آن برابر شود با قوس نهار خط استوا اگر کمتر بود بعکس
اگر بیشتر بود اقول فی بیان اینکه چرا قوس نهار خط استوا بیفزایند مطلق نصف او
نهار را و نود است و این در بلاد است که در عرض بقطب شمالی باشد چه در آن وقت اگر
قطب شمالی بلند است از افق در روی افق مانده است و مدار کوکب بیشتر شده از قوس نهار
خط استوا بقدر قوس تعدیل النهار و مذکور شد که خلاف آن در بلاد جنوبی که مدار کوکب
مرتفع نیست بسمت افق است پس هر که معین قوس نهار آن را در نهار است در فوق
افق اندک مانده و اکثرش در تحت افق است تعدیل قوس ایشان از قوس نهار خط استوا
اندک است و کمتر است بقدر قوس تعدیل النهار و تعدیل ذلک ع بمقدار میل کلی مجرد
قوله صفحات سمت هوای افق در اصطلاح افق حقیقی که افق خط استوا باشد دایره دیگر
در روی یکدیگر مفروض میشود تا هر دو یکی گردد از محیط دایره حاصل شود باندازه تا تشخیص تقاطع
آفتاب میشود از سطح محدب و در هر حدی منقطر کا مماس سطح در حقیقت افق آن بلد است
فاقهم تا انتهای دوایر مقنطرات از تقاطع یعنی انتهای تقاطع است در باب اقسام و قوله
دو سطح متوازی که یکی سطح محدب فلک و دیگری سطح مقعر آنست از مشرق و مغرب با مثل

کرده منطقه

کرده منطقه شمس معدل النهار است در مشرق و مغرب که محل بدار آفتاب و نامش فلک البروج است
قوله این پنج دائره و سطح دائره مایله که مجموع نه شده است و بعد در تصنیف دائره افق
و دوازده بیفزاید در باب چهارم فی الخارج مرکز کویند چون خورشید بوقت اوج کشیده
مدوم مرکز شمس در حرکت عام خارج مانده است قوله بعد از اخراج خارج مرکز چرا که فلک
خارج مرکز نخواهد بود که باعث غایت دو دوری دائره ممثل بود که ممثل بواسطه دو منطقه
متساوی بود بیرون از طرف اوج و حضیض مشابه یکدیگر باشد مثال و چون ممثل حول مرکز عالم قوله
دو متمم گویند که بعد از انتها دائره که نام دیگر و دو نخواهد تفاوتی در حرکت عظمت نمیکند بلکه در
نقطه در محدب مقعر قوله و نکر این دو نقطه یکی راس است و دیگری ذنب


در این شکل نحو که در کتاب نوشته شده خط و قوس اکرم
هر دو یکی از این دو خط که در وقت منتصف شده مرکز
و در زمانی بمحیط افق همان فلک ممثل است
که مونس این خط و قوس شمس و خط اوست در جمیع جوانب که از هر طرف اگر خطی مرکز گذشته
هر خط او متساوی بند خط و قوس دیگر که چنانکه در تحت قوس افق نوشته ام چنانکه فلک
مایل است در جمیع اطراف متساوی همدیگر که افق در شکل فلک ممثل است نحو که سطح محدب
و از مقعر مماس مقعر و مقعر را با دو کشیده تحتش که حضیض است خط و از دو قوس که اوج است به
خط ینبوی و اوج یکدیگر و افق شده هر دو سطح بر فلک بر دو یک شده پس اگر جامی از اوج

او مماس محدب بیم

آن اوج باشد که مایل گردد میانه در ای خو ممثل که ضخامت غلیظ و ضخامت رقیق است هر دو از جانب
را از هر طرف متساوی باشند پس از ناقص هستند و متمم اگر و دیگر میانه قریب مرکز که محاط و محوی
فلک خارج مرکز است این متوازیات در غلظت و رقت که طرف و ثخن غلیظ و ثخن رقیق است
از آن متمم دایره و دایره ممثل است فافهم قوله مجسب مسطح که در دایره و شکل مجسم مجوف مطبق
عرض خود میگردد قوله جمیع اوجات یعنی نقطه هایی که آن اوج اعتبار شده است و حرکت
مرکز معین در آن جهت که حرکت او در جهت توالی طرف مغرب است قوله و هر گاه میل او به
وجود سه نقطه بر ... درجه بر وجه است باب ششم در فصل اول قوله و مراد موضع کوکب
در طول چون موضع کوکب در سطح ثابت در دو جهت کوکب ... عرض ... کوکب
در انجا واقع است بلکه محاذی آن در منطقه که حاصل شده است در تقاطع دایره عرض و منطقه
البروج و در اینجا حساب طول کوکب است ... آن قوله عرض ...
یعنی در محاذی دایره منطقه واقع نشود بدون فاصله پس عرض در صورتی ... کوکب در ...
منطقه یا در سمت آن منطقه باشد یا فاصله پس اگر چنین باشد باز موضع کوکب در طول از فلک البروج
آن و آن جا ... در فلک البروج که با دایره عرض ... تقاطع کرده باشد ... اگر
کوکب و ... فلک البروج باشد با قدری فاصله پس اگر خطی از مرکز عالم اخراج کنند
تا مرکز کوکب بگذرد پس دایره عرضی اعتبار میکنند که از قطب ... فلک البروج
را قطع کرده بطرف خط خارج از مرکز کوکب میگذرد پس در فلک البروج آنچه تقاطع ...

انتهیها

ار اوج بجای کوکب انجا را محل کوکب میدانند در اینجا موخذه میکنند که اول حمل چند در چه است میگویند
که بمقدار درجه تقویم کوکب است پس با محل تقاطع از نصف فلک البروج اعتبار کرده میشود نقص کوکب که در حرکت فلک
البروج است چنانکه در این شکل معلوم است



قوله حمل قوله اذا طرف
قوله اقرب نقاطهین
خط مستقیم یعنی از نقطه مرکز که گذرد
اعم من نقاطعی که در نصف دیگر از دایره هم واقع شده است از دایره عرض و منطقه قوله هم متشابه
یعنی نسبت یکدیگر در مرکز عالم احداث میشود مثل ... یکی از بسیط ... مانند قوله و حرکت او
تجیء و حال بلکه خارج مرکز است و مرکز او مرکز عالم نیست قوله بالاجمال نقطه متشابه یعنی نقطه
مفروضه که در نقطه مرکز عالم و حامل است مختلف بود که بعضی گرد مرکز عالم متشابه بود بلکه خارج مرکز
عالم قوله ضبط تقادیم ایشان بر این سکنین مرکز عالم که تا تقویم ثابت از فلک کسند اوساط
اثبات وسط مقدر است برای تعدیل خط وسطی که تغیرش مذکور خواهد شد قوله حرکت وسط خواهند
که عبارت است از حرکت خط موهوم مفروض که با حرکت کوکب متحرک است قوله میان خط طرف ...
که در سابق گذشت که از مرکز عالم اخراج شده از مرکز کوکب گذشته بفلک الافلاک منتهی شده یعنی ...
در اوج جمیع خطوط خواه تقویمی و خواه خط وسطی همه بر سر یک جا که بدون فاصله واقع میشود و که از وجود حقیقی ...
در اوج با خط شود رفته رفته از یکدیگر دور میشوند مثل دقیقه شمار و ساعت شمار قوله اعتدال ...
چون که کوکب که خط وسط در انجا بعید است پس اگر ساکنین مرکز عالم خط وسط را اعتبار کنند درست
نیست بلکه باید نقص کنند بخلاف آنکه در نصف صاعد بود که در انجا اول بر سر خط وسط پس اگر ...

ناقص کرده تقویم کوکب حاصل نماید قوله تا تقویم حاصل شود مثلا اگر از اول حمل اخذ وسط
در نصف اول یک برج بود درجه بود ملاحظه شکل نکنند قوس تعدیل را بر فرض یکه دو درجه باشد آن
را در قوس اوسط نقص کرده میگویند که تقویم شمس یک برج است فقط در نصف صاعد بالعکس
بدانکه قوس وسط در نصف صاعد عبارت است از اول حمل بر توالی از آن قوس تعدیل که در جانب
شرقی است تا آخر شکل خط محیط مرسوم در طرف غربی قوله در اوج حامل فرض کرده اند یعنی در اول
اعتبار حد یعنی از دو نیزه حامل بحصیص و دیعنی بحصیص حامل اعلای فلک مهر قمر
که به منزله حامل است در فلک شمس بخلاف توالی مثل جهات دائره حامل در شمس که اعتبار نصفین از آن
به توالی میشود یعنی دیگر بخلاف توالی چراکه یک نصف آن از مغرب به مشرق و دیگری از مشرق به مغرب قوله
اعلای تدویر در مجاوره به مغرب هم جانب اعلی است که پس مادام که کوکب در نصف بالا است خط
تقویمی که مرکز کوکب گذشته حرکت با توالی منتهی تا میاید از خط مرکز معدل که هر وقت در مرکز تدویر است
و ابدا امر البته ندارد میکند و لهذا تعدیل بر مرکز معدل می افزاید چراکه خط تقویمی کوکب بر نقطه
از دوره که گذشته است در آن نصف صاعد که خط تقویمی بخلاف توالی بروج میکند لهذا باید نقص کرد
تا تقویم که عبارت از بعد با توالی کوکب است معین باشد پس خط مرکز معدل مثل خط وسطی حیث
در شمس چراکه خط وسط را در کل فاصله بود بخو نیه قبل از خط تقویمی قسمتی میکرد و آن خط مرکز معدل
در جای خودش مانند و معتبر حرکت خط تقویمی است که آن هم از مرکز عالم مرکز کوکب میگذرد فافهم قوله
و انما اینجا شکل ظاهر این است که شکل اول برای قمر است که تدویر قمر در حامل است چون اعلای

اعلای تدویر

بحسب حامل بخلاف توالی است لهذا خط تقویمی را قبلی از مرکز معدل نوشته که تا طرف شرقی باشد در نصف
تا بطلا ... القوس را نقص نماید و چون در نصف صاعد خط تقویمی بتوالی است از روی طرف غربی لهذا
قوس واقع در میان را افزاید میکنند تا تقویم کوکب حاصل شود و ظاهر است که شکل ... برای تدویر قمر است و چون
اعلای تدویر آن بتوالی است لهذا خط تقویمی که بر مرکز کوکب میگذرد در زیر خط مرکز معدل ثبت شده در نصف بالا
و لهذا تعدیل را از مرکز معدل ناقص میکنند تا تقویم بعد آید در نصف صاعد نقص میکنند فافهم قوله و چون حرکت
مرکز تدویر قمر ... یعنی ... بر حامل ... و حرکت ... و در سابق گذشت

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]